

بکارهای گوناگون اشتغال داشت. اما از آنجا که هر چند یکبار برای کمک بخانواده‌اش با پولی که در پایتخت اندوخته بود به لرستان میرفت، پیش کسی زیاد نمی‌ماند. با اینکه از یک خانواده بسیار فقیر دهقان بود، برخلاف همانندان خود نه تنها خواندن و نوشتن زبان فارسی را بخوبی می‌دانست، بلکه در دوران جنگ زبان انگلیسی را نیز فرا گرفته بود. مقصودم این نیست که در اثر معاشرت روزانه‌اش با انگلیسی‌ها و امریکائیها چند واژه انگلیسی آموخته بود. نه، او زبان انگلیسی را با کوششی خستگی‌ناپذیری هیچ‌کس و آموزش خودآموزی کرده بود. اما این تمام مطلب نبود هنگامی که او را شناختم مشغول نوشتن داستانی طویل بزبان انگلیسی بود و تا آن زمان در حدود ۱۰۰۰۰۰ واژه نوشته بود.

ممکنست این تصور پیش آید که با این استعداد زیاد در فرا گرفتن زبان او بکارهای دفتری اشتغال داشت، اما باید بگویم که او هیچوقت بدینگونه کارها مشغول نبود و برعکس از هر گونه کار دفتری بیزار بود، و بیزاریش از این نوع مشاغل حتی بیشتر از کسانی بود که معمولاً حرفه‌شان اینگونه کارهاست. از آنجا که دهقان زاده بود عمیقاً به شهریان بی‌اعتماد بود، و این موضوع او را آدمی غیر اجتماعی و ناتوان از همکاری با کسانی که بظاهر از او خیلی آراسته‌تر بودند نشان میداد. هیچ دقتی بظاهر خود نداشت و اینهم عاملی برای عدم انطباق او با محیط بود. در حقیقت او تنها شش هفته با من ماند و پس از آن ناپدید شد و هرگز دوباره ندیدمش.

با اینحال در همین مدت کوتاه او چند بار در باره داستانش با من مشورت کرد. نام داستان و قهرمان اصلی آن «نور فکن» **Irradiant** بود. یکی دیگر از شخصیت‌های برجسته کتاب «چهلچراغ» **Chandelier** نام داشت. در آن زمان من تصور میکردم - و تصورم هم درست بود - که شالوده داستان باید از ادبیات محلی گرفته شده باشد. نام‌های قهرمانان داستان بطور مطمئن نشان میدادند که اصل آن از بعضی صور زردشتیگری - سرد بین نیروهای روشنائی و تاریکی - مایه گرفته است. اما نویسنده داستان **علی میردرك و ندی** از پیش من رفت و کتاب نیمه‌تمامش را هم با خود برد

پرفسور. آر. سی. زرنر (۱)

حماسه‌ای از لرستان (۲)

نخست باید چند کلمه‌ای درباره ماخذ حماسه لرستان که بطرزی شگفت‌انگیز بدست من رسیده است سخن بگویم.

پس از جنگ بین‌الملل دوم، هنگامی که سپاهیان بریتانیا و آمریکا ایران را ترك میگفتند، عده بسیاری خدمتکار و کارگر موقتاً از کار بیکار شدند و کارفرمایان پیشین آنها میکوشیدند تا برای آنها شغلی نزد هم‌میهنان خود که باز هم در ایران می‌ماندند، بیابند. یکی از این کارگران بمن برخورد، با اینکه نمی‌توانستم او را برای شغل معینی استخدام کنم، اما او آنقدر جالب بود که بعنوان یک نوکر اضافی در خانه پذیرفتمش. در ظاهر هیچ چیز فوق‌العاده‌ای در او دیده نمیشد. اهل دهکده‌ای بنام ریحان در لرستان جنوبی بود و در زمان جنگ نزد واحدهای امریکائی و انگلیسی در تهران

(۱) - پرفسور آر. سی. زرنر استاد مذاهب شرقی در دانشگاه آکسفورد و عضو **All Souls College** آن دانشگاه است.

(۲) - ترجمه متن سخنرانی پرفسور زرنر در انجمن فرهنگ ایران باستان در تاریخ

ومن دیگر در باره آن فکر نکردم .

خوشبختانه یکی از کارفرمایان پیشین و دوستان میردرکوندی بیش از من در این باره آگاهی داشت. ایشان آقای جی. اف. بی. همینگ J.F.B. Hemming بودند که اکنون در کورن وال Cornwall انگلستان سکنی دارند. در زمان جنگ آقای همینگ مرتباً با میردرکوندی در تماس بود. اشتغال ذهنی میردرکوندی آموختن زبان انگلیسی بود و آقای همینگ نامدهائی را که او برایش می فرستاد تصحیح می کرد .

این نامه ها مفصلتر و مفصلتر میشدند ، تا اینکه آقای همینگ از او می پرسد که اگر داستانی میدانند بزبان انگلیسی بنویسد . پاسخ میردرکوندی مثبت بود . او داستانی می دانست ، و این داستان نورافکن بود . بهنگامی که آقای همینگ ایران را ترک میگفت تنها نیمی از داستان نوشته شده بود . اما قرار بر این بود که پس از به انجام رساندن آنرا بانگلستان برای آقای همینگ بفرستد و اینکار را هم کرد و آقای همینگ ناگهان خود را با کتابی در حدود ۴۰۰۰۰۰ واژه روبرو دید . آقای همینگ نمیدانست با آن چه بکند . کمبود کاغذ پس از دوران جنگ چاپ چنین کتابی را غیر ممکن می ساخت . بنا بر این میباید از آن در قفسه سرد نگهداری میشد .

آقای همینگ بمکاتبه با میردرکوندی ادامه داد اما از سال ۱۹۴۹ دیگر نامه ای از میردرکوندی نرسید .

اکنون ما نمیدانیم که اوزنده است یا مرده ؟ و این یکی از چیزهائی است که من ما یلم در مدت اقامت در ایران در باره اش کسب اطلاع کنم .

در اینجا داستان باید خاتمه پیدا میکرد اما در پائیز سال ۱۹۶۳ آقای همینگ دوباره بفکر نسخه خطی بزرگی افتاد که بدستش سپرده شده بود ، و در «مدرسه مطالعات شرقی و افریقائی» لندن به تحقیق و تفحص پرداخت تا ببیند آیا این کتاب هیچگونه فایده آکادمیک در بردارد یا نه ؟ در همین هنگام آقای همینگ نامه ای هم در این باره بمن نوشت . مطلب برایم جالب بود ، نخست از آنرو که من هم علی میردرکوندی را میشناختم و دوم از آنجهت که فکر میکردم شاید «نورافکن» دارای مطالبی باشد که

تواند برای روشن ساختن بعضی نکات مبهم زردشتیگری سودمند افتد . در سخنرانی دبروزم (۱) در «انستیتوی مطالعات ایرانی بریتانیا» نشان دادم که چگونه این داستان در لباس يك افسانه ، داستان ، کهن نبرد بین اهورمزدا و اهریمن را عرضه میدارد . یکبار دیگر همانندیهای ایندورا باختصار بیان می کنم .

نخستین ناختن نیروهای تاریکی بر نیروهای روشنائی که با شکست روبرو می شود ، هم در متون پهلوی و هم در «نورافکن» آمده است . سپس خدای خوبی به فرمانروای بدی پیشنهاد آشتی میکند ، اما فرمانروای بدی آنرا نمی پذیرد و آشتی غیر ممکن میشود . دو نیرو به توافق یا قراردادی تن در میدهند که سرانجام باید به نابودی یکی از آنها بیانجامد . پس از آن ، دیگر باز نیروهای بدی به نیروهای روشنی حمله ور میشوند ، اما این بار هم خدای خوبی با خواندن دعائی در سه قسمت (۲) نیروی بدی را شکست میدهد و فرمانروای بدی ، بیهوش به ژرفنا ، جائی که اصل او از آنجاست می افتد . تا اینجا تقریباً همانندی کاملی بین متون پهلوی و «نورافکن» هست ، اما در این مرحله اختلافی مشاهده میشود .

بنابر کتابهای پهلوی اهریمن تنها بوسیله لاف زدنهای يك شخصیت - امروز بنام «جه» یا «جاء» (فاحشه نخستین) بیهوش می آید . او اهریمن را با این سخنان بجنبش می آورد :

برخیز پدما . چه در آن کارزار . آن اندازه سختی بر مرد اهل و گاو
رزاك هلم که از کنش من شایسته زندگی نباشند فره شان را می دزدم .

(۱) - در تاریخ ۱۵ فروردین ۱۳۴۳ متن انگلیسی این سخنرانی تحت عنوان Apic of loreston در نشریه ایران شماره سال سوم بچاپ رسیده است .

(۲) - در کتابهای پهلوی این دعا بنام Ahunvar خوانده میشود ؛ و یکی از سه ادعیه مهم اوستائی است که مشتمل بر ۲۱ واژه است و چنین آغاز میشود Yaoa ahu Vairyo در بندهشن آمده است که وقتی اهورمزديك سوم این دعا را خواند ، اهریمن از ترس بخود لرزید و پس از خواندن دو سوم آن اهریمن بز انوفتاد و با پایان آن اهریمن بیهوش بزرفنای تاریکی فرورفت . نگاه کنید به صفحات ۸۷ و ۸۸ متن پهلوی بندهشن بزرگ . (یادداشت مترجم)

آب را پریشان میکنم، زمین را پریشان میکنم، آتش را پریشان میکنم، گیاه را پریشان می‌کنم. همه آفریدگان اهورمزد را پریشان میکنم. (۱)

با این سخنان اهریمن آرامش میگیرد، دوباره نیروی از دست رفته را باز می‌یابد و تهاجم موفق و ویرانگرش را بر دنیای مادی انجام میدهد.

در «نورافکن» هم خدای شیرآگین پیش از آنکه بتواند تاخت و تاز کامیابش را بر معتقدان راستین بانجام رساند، نیازمند آراش است. اما، آراش دهنده او، فاحشه نخستین، این شخصیت میانی زردشتی نیست، بلکه برادر خودش ابلیس است. ابلیس اظهار میدارد که نابود کردن خدای آسمانی اکنون غیر ممکنست و بهترین راهی که خدای شیرآگین برای رسیدن به نتیجه می‌تواند برگزیند، از میان بردن یا منحرف کردن معتقدان راستین است تا آنها از خدای آسمانی رو بر گردانند و بسوی او آیند. خدای شیرآگین باین پند جامه عمل میپوشاند و تهاجم خود را آغاز میکند و با بدست آوردن یک پیروزی فریبنده، مانند اهریمن در کتابهای پهلوی، بکشتن، ویرانگری ناپاک ساختن همه چیز در سرزمین فتح شده دست می‌یازد.

بنابراین، آشکارا می‌بینیم که مأخذ مستقیم «نورافکن» هر چه بوده داستان جهان هستی را از اساطیر زردشتی مربوط به اهورمزد و اهریمن بهاریت گرفته و آنرا در زمینه متفاوتی گسترش داده است. این زمینه متفاوت نخستین کلزار دنیوی بنا بر متنهای پهلوی بگام اهورمزد و اهریمن هردو سپری میشود. و این هنگامی است که بنا بر قول شهرستانی اهریمن «پیشروی کرد و برگیتی دست یافت».

شاید سخن گفتن درباره «تولوژی» یک افسانه احمقانه باشد، اما این افسانه بخصوص در بسیاری موارد، مستقیماً دارای این جنبه است. در آن، دو خدای رقیب می‌بینیم که با یکدیگر تفاوتهای فاحش دارند، اما هر یک از آنها مدعی آفریننده بودن است. خدای آسمانی ادعا میکند که هم آفریننده آسمان و زمین است و هم آفریننده

مظاهر هستی که آدمی و خدای شیرآگین از آن بی‌خبرند. همچنین، او ادعا دارد که حکمرانی بر زمین را، او به خدای شیرآگین داده است (نسخه خطی داستان ص ۷۹). از دیگر سو، خدای شیرآگین مدعی است که بی‌اصل و جاودانی و آفریننده زمین و دریا و تمام آفریدگان موجود در آنهاست (نسخه خطی ص ۶۰۳).

این بیبج عنوان یک عقیده رسمی زردشتی نیست، زیرا از بسیاری جهات اهریمن گنوستیک را بیاد می‌آورد، که با این فکر که الوهیت از آن اوست دست به آفریدن دنیای مادی میزند و آلودگی را گسترش میدهد. اما شاید هم این ادعای محدود خدای شیرآگین در «نورافکن» متأثر باشد از بندی در بندهشن که معادل است با آنچه در «سفر پیدایش» در مورد بوجود آمدن آدم و حوا آمده. آنچه در بندهشن آمده چنین است:

نخستین سخن آنان (مشی و مشیانه - آدم و حوا) این بود که گفتند: «آب و زمین و گیاه و گوسفند، ستاره و ماه و خورشید و هر آبادی را اهورمزد داد». پس اهریمن پتیاره بر اندیشه آنان تاخت و آنرا تپاه کرد و ایشان فریاد زدند: «گناگ مینوک آب و زمین و گیاه و دیگر چیزها را داد»، چون آن نخستین دروغ را که تپاهشان کرد، گفتند (از آن پس) بگام دیوان سخن راندند. گناگ مینوگ نخستین شادی آنانرا از آن خویش کرد. هردو با گفتن آن دروغ دروند بودند و روانشان تانن پسین پدر دوزخ می‌ماند. (بندهشن بزرگ ص ۱۰۲)

آنچه در این نخستین دروغ اولین والدین ما در خور توجه است نسبت دادن آفرینش همه چیز به اهورمزد، و پس از فاسد شدنشان بوسیله اهریمن، نسبت دادن آفرینش چیزهای زمینی به اهریمن است. آنها آفریدگان آسمانی را از آن اهریمن نمیدانند. این طرز تفکر که جهان و آنچه در آنست را به اهریمن، و روشنائی آسمانی را تنها به اهورمزد نسبت میدهد، عیناً عقیده ستایشگران خدای شیرآگین است در «نورافکن».

خدای شیرآگین خواستار آن نیست که آفریدگان آسمانی با او ایمان آورند. او اعتراف دارد که خدای آسمانی دارای نیروئی عالیه است، اما مدعی است که

زمین از آن خود اوست و از ادعای خدای آسمانی در این مورد و کوشش «نورافکن»
و دیگر معتقدان راستین برای ربودن زمین از چنگالش، جداً خشمگین است.

در اینجا، مطمئناً با بازمانده عقاید «دیوپرستان» روبرو هستیم، آنان که در
کتابهای اوستا و پهلوی بارها مورد حمله قرار میگیرند.

درباره «دیوپرستان» چه میدانیم؟ واژه فارس دیو (فارسی میانه *dēv* فارسی
باستان *daiva* اوستائی *daēva*) معادل *deva* در سنسکریت و *deus* در لاتین است.
بنابراین دیوان در اصل باید دارای مقام خدائی بوده باشند.

در اوستا برای موجودات فوق طبیعت دو واژه بکار رفته است *daēva ahura* که
معادل *deva asura* در سنسکریت است.

در ریگ ودا کهنه ترین اثر کتبی همه نژادهای هند و اروپائی، هر دو واژه
برای موجودات مقدس بکار میرود. موجودات اسورائی *asuras* رابطه ای دور
با بشر داشتند و موجودات دیوی *devas* پیوندی نزدیک. «موجودات اسورائی» که همیشه
نشانه ای غیر طبیعی در آنها بود، در طی زمان به نیروهائی زیان آور تبدیل شدند در
حالی که «دیوها» بصورت خدایانی شبیه بخدایان یونان و روم و دیگر ملت های هند و
اروپائی باقی ماندند.

اما در ایران درست عکس این مطلب روی داد. با ظهور زردشت پیامبر دیگر
اهورا نمیتوانست بصورت سابق وجود داشته باشد و اهورامزدا (خدای دانا) بمقام
خدای یگانه راستین نائل آمد که سازنده آسمان و زمین و همه چیزهای در آن بود.
از ریگرسو، پیامبر ایرانی دیوان را نیروهای تبه کاری بشمار آورد که زیر دستان
انگرمینو *Angra Mainyu* یا اهریمن - که اصل آن مشخص نیست - بودند.
زردشتیگری، یکتا پرستی ستوده را جانشین اعتقاد بچند خدائی پیشین که مذهب
ایرانیان و پسرعموهای آریائی آنها در هندوستان بود، کرد.

با اینکه اصلاح مذهبی زردشت بسیار اساسی بود اما از آن رو که نفوذ سیاسی
بسیارضعیفی داشت، نتوانست پرستیدن دیوان را بکلی ازمیان بردارد. در مذهبی که

بعدها بعنوان زردشتیگری رسمی شناخته شد، بسیاری از موجودات اهورائی کهن
مانند مهر و آناهیتا جائی برای خود باز کردند. اما دیوان باستان که پرستشان توأم
با قربانی کردن بود، نتوانستند چنین کنند. بعقیده من قربانی کردن گاو در مهر
پرستی یونان و روم میراث همین آئین دیو پرستی است.

شواهد، آشکارا نشان میدهند که آئین دیو پرستی تا پادشاهی خشایارشا با
زردشتیگری رسمی همزیستی داشت و در این زمان منع و یا اقل غیر رسمی اعلام شد.
حمله های پیایی که در کتابهای پهلوی به دیو پرستی شده است این احتمال را زیاد
میکند که تا صدر اسلام این آئین بطور مخفی رایج بوده است. خشایارشا منع دیو
پرستی را چنین یاد آورده است:

در این استاها جاهائی بودند که پیش از این دیوان راستایش می کردند.
پس من بیاری اهورامزدا آن پرستشگاه دیوان را ویران کردم و چنین
آگهی دادم: «دیوان (دیگر) پرستیده نمیشوند.» من در آنجا
اهورامزدا و راستی را بآئین درست ستایش کردم. (۱)

در اوستا، زردشتیان یا پرستندگان اهورامزدا خود را «اشون» *asavan*
(پیروراستی) و مخالفین خود را دیوپرستان را «دروند» (*drogvant drvant*) پیروان
دروغ می نامند.

اعتقاد براستی، همیشه یکی از نشانه های دین ایرانی بوده است؛ و این مطلب
از آنچه هرودت درباره دین عامه ایرانیان، نه زردشتیگری بطور اخص، بیان میدارد
مستفاد است. هرودت می نویسد:

آنها معتقدند که تنگین ترین چیز در گیتی دروغ گوئی است. بدتر
از آن بدهکار بودن است زیرا ازمیان دیگر چیزها، بدهکار مجبور
بدروغ گوئی است. (هرودت جلد اول ص ۱۳۸)

یکی از مشخصات گاتهای زردشت و سنگ نبشته های داریوش بزرگ همین
علاقه مندی و اعتقاد براستی است، و این مسأله معیار بارزی است برای دین زردشتی.

(۱) از کتیبه خشایارشا در تخت جمشید. نگاه کنید به کتاب *Old Persian*
تألیف *R. G. Kent* ص ۱۵۱ (یادداشت مترجم)

اکنون به بینیم که این مطلب در «نورافکن» چگونه است؟ متأسفانه باید بگویم که زیاد درخشان نیست. زیرا در این داستان طویل پیروزی بهمان نسبت که بادگیری بدست می‌آید با فریبکاری نیز کسب میشود. خدای شیر آگین ضمن تدارک حمله خود به آسمان، فریب یکی از هم پیمانان زمینی «نورافکن» را می‌خورد مبنی بر اینکه خدای آسمانی سپاهی ندارد و تنها «دسته ای چند از فرشتگان که نه سلاح دارند و نه توانائی جنگیدن» یاران او هستند.

بهین نحو «چهلچراغ» خدای شیر آگین را بهنگام دومین حمله با آسمان اغوا میکند و با کرنش کردن و انجام دادن پستی‌های بیشمار اعتماد او را بخود جلب میکند و نقشه ای از آسمان را باو میدهد. اما، بعد معلوم میشود که آن نقشه اصلاً با حقیقت وفق نداشته است. در مورد فریبکاری «نورافکن» بمراتب بدتر از «چهلچراغ» است.

خدای آسمانی و فرشتگان او هم از فریبکاری مبری نیستند زیرا در نخستین

تهاجم خدای شیر آگین به آسمان:

ناگهان ده فرشته با شیر مقیدی بر روی گردنشان نزد خدای شیر آگین نمایان شدند. و خود را بخاک افکندند خدای شیر آگین از آنها پرسید: «این شیر زیباترین شیرهاست، چرا او را در بند کشیده اید؟» فرشتگان در پاسخ گفتند: «این شیر همان خدای آسمانی است که میخواستی او را بکشی یا دستگیر کنی ما او را گرفتار کرده ایم و بنزدت آورده ایم.»

البته شیر مقید خدای آسمانی نیست و هنگامی که بزمین آورده میشود بدین مطلب اعتراف می‌کند. خدای شیر آگین می‌فهمد که فریب خورده است و می‌گوید:

«پس چرا فرشتگان دروغ گفتند. آنها گفتند که تو خدای آسمانی هستی، و آفریدگان آسمانی نباید دروغ بگویند.» شیر مقید در پاسخ گفت: «آری موجودات آسمانی هرگز دروغ نمیگویند، اما از آنجا که خدای آسمانی نمیخواست آفریدگان خود را با یوس کند و (میخواست) آنها را ترغیب کند و بیشتر از آنجهت که میدانست تو خدای شیر- آگین احمق هستی، بفرشتگانش اجازه داد که بتو دروغ بگویند.»

با اینکه میتوان این کار خلاف را بطرق مختلف تاویل کرد، من در اینجا بر آن نیستم که درباره آن صحبت کنم، تنها میگویم که در این داستان رشته‌های کوناگون ییشماری هست که بعضی آنها قدمشان بزمانهای بسیار کهن و بعضی دیگر بسال ۱۹۴۷ میلادی می‌رسد. این درست نیست که در صدر پیدا کردن وجه تشابه کاملی بین عقاید زردشتی پیش از اسلام و یک افسانه لری که تازه بدستمان رسیده است بر آئیم.

اما برخلاف آنچه در بالا گفتیم، در قسمتهای بعدی، «نورافکن» همان نفرت زردشتی از دروغ (که در اصطلاح زردشتیان مترادف با اهریمن است) دیده میشود، پس از آنکه شیر مقید بکمک قدرت خدای آسمانی خرد و نیروی خویش را با انجام دادن کارهای عجیب باثبات میرساند، خدای شیر آگین او را بزندان می‌افکند!

دختر خدای شیر آگین «ستاره کوچک چشمک‌زن» Twink ling Starlet

که بعدها به خدای آسمانی ایمان می‌آورد و با «نورافکن» ازدواج میکند، اجازه می‌یابد که شیر مقید را در زندان ملاقات و از او پرسشهایی کند. او میگوید:

«خواهش میکنم بمن راست بگو آیا تو خدای آسمانی هستی؟»
- «نه نه من خدای آسمانی نیستم. خدای آسمانی مرا، ترا و هزاران دنیای پراز مخلوق را آفریده است. چگونه ممکنست که بتو دروغ بگویم؟» (نسخه ماشین شده کتاب بخش ۱۰ ص ۲۸)

این طرز فکر در صفحات بعد پرورانده میشود. «ستاره کوچک چشمک‌زن»

برای شیر در بند غذا میبرد، اما او بزمین می‌افتد و میگوید که تنها غذاهای آسمانی برای ساکنان آسمان مناسب است، میگوید: «خدای آسمانی جیره روزانه مرا که از غذاهای آسمانی است، برایم خواهد فرستاد.» ستاره کوچک چشمک‌زن میگوید: «اگر راست میگوئی همین حالا از او بخواه که غذایت را برایت بفرستد.» شیر در بند میگوید، «من گرسنه نیستم.»

ستاره کوچک چشمک‌زن میگوید: «به دروغ باو بگو که گرسنه ای.»

شیر در بند میخندد و میگوید: «در آسمان دروغ هرگز مورد استعمال ندارد. مخلوق آسمانی هرگز دروغ نمیگوید؛ و از این گذشته خدای آسمانی از قلب همه آفریدگان آگاه است. او میدانسد آفریدگانش در چه زمان گرسنه اند و چه موقع نیاز به چیزی دارند.»

و بدین ترتیب اصل راستگوئی با اینکه همه توانائی کافی برای تحمل آن را ندارند تأیید میشود. این مطلب را شیری که در حقیقت پیامبر خدا بر روی زمین است با خودداری از گفتن دروغ بهنگامی که تحت فشار است دیگر بار تا کید میکند. او به ستاره کوچک چشمک زن میگوید: «پدر تو میخواهد که من دروغ بگویم و من هرگز اینکار را نمیکنم.» (نسخه ماسین شده کتاب بخش ۱۱ ص ۳)

این چنین، با اینکه در بطن افسانه، ستایش کنندگان خدای آسمانی بیش از دشمنانشان به فریبکاری خود دارند، این اصل که دروغگوئی خطاست، سومین بار بوسیله شیر در بند که پیامبر خداست تأیید میشود. در صفحات بعدی کتاب (نسخه خطی ص ۲۲۵۱) «نورافکن» نیز ناسازگاری پدیدار است و دروغ را تعدیق میکند و در صفحات آخر داستان، یگانه معتقد راستین که در سراسر داستان بر طبق موازین خود زندگی میکند همه شیوه های دروغ و فریبکاری را تحت عنوان گناهان مهلك محکوم میکند. این شخصیت که بانفاق بسیاری دیگر از معتقدان راستین غربی برای آخرین کارزار با خدای شیر آگین بمیدان میآید. نام عجیب «فریاد غربی» **Western Bawl** را دارد: من بهیچوجه نمیتوانم بگویم که او میتواند رابطه ای با زردشتیگری داشته باشد و اینطور بنظر میآید که باید متعلق به افکار متأخری باشد که در حماسه راه یافته. اینک «فریاد غربی» بسیاری از چیزها را تحت عنوان «گناهان مهلك» محکوم میکند. تنها میتواند يك مأخذ داشته باشد. تا آنجا که اطلاع دارم در هیچ مذهبی مگر کیش کاتولیک تا این اندازه درباره «گناهان مهلك» سخن نرفته است و کسانی که تازه به کیش کاتولیک میگردند، معمولاً این مساله ذهنشان را بیشتر اشغال میکند. در سال ۱۹۴۶ من در تهران کاتولیک شدم و پس از

مدتی کوتاه با علی میردرك و ندی آشنائی پیدا کردم. مسلماً من بیش از آنچه بیاد میآورم عقاید خود را باو تلقین می کرده ام، و اکنون باید اعتراف کنم آنچه در کتاب میردرك و ندی در مورد «فریاد غربی» آمده، بیش از آنکه عقاید زردشتی باشد، مربوط است به تلقینات من به مؤلف کتاب. البته این موضوع را باید با احتیاط تلفی کرد. چه اگر بدرستی درباره این مطلب آگاهی نداریم اما بخوبی میتوانیم نfert «فریاد غربی» را از دروغ با زردشتیگری نسبت دهم. از اینرو، بزعم آنچه گفته شد من معتقدم که در «نورافکن» عقاید خالص زردشتی بسیار وجود دارد.

اکنون، بمطالعه معتقدان و کافران که در «نورافکن» خدای شیر آگین را می ستایند میپردازیم. نخست باید ببینیم آنها به چه چیز اعتقاد دارند و سپس آنرا با عقاید زردشتی مقایسه کنیم. در «نورافکن» کافران، خدای شیر آگین را بعنوان آفریدگار و یا لا اقل بعنوان يك آفریدگار، ستایش میکنند؛ و دیدیم که این یکی از مختصات «دیوپرستان» بیش از اسلام است. کافران با در نظر گرفتن سودخوش چنین اعتقادی دارند، زیرا فکر میکنند که خدای شیر آگین، در قلمرو خود، یعنی بر روی زمین توانا و داناست. همانطور که خدای شیر آگین اشاره میکند، خدای آسمانی میلیونها میل بازمین فاصله دارد (نسخه خطی ص ۱۲۹۹)؛ و از اینرو برایش بسیار مشکل خواهد بود که بتواند به پیروان خود کمکهای مؤثر کند. از این گذشته خدای شیر آگین نه تنها مدعی آفریننده بودن است، بلکه ادعا میکند که معاش پیروان خویش را افزایش خواهد داد و با آنها تندرستی و ثروت، خوشبختی بر روی زمین و شادی در بهشت برادرش ابلیس، که «در آن پائین» جای دارد را اعطاء خواهد کرد. بی آنکه ابلیس را بحساب آوریم بمقایسه این موضوع با آنچه که در کتابهای پهلوی در مورد دیوپرستان آمده است، می پردازیم. با آنکه آنچه در کتابهای پهلوی در این باره آمده زیاد نیست، اما قابل مقایسه با مطالب «نور افکن» میتواند بود.

«در نورافکن» آنها بیطرفانه «دیوپرستان» یا «جادوگران» خوانده میشوند، و با اینکه در محیط خدای شیر آگین جادوگران بسیار برجسته اند (فارسی جادو، پهلوی

یا توك) ، اما بطور کلی از نیروهای « نور افکن » و همکارانش بشمار نمیآیند . در کتابهای پهلوی ؛ در یکی از بندهای معدودی که در آن دیو پرستان فرصت یافته اند تا درباره خودسخن بگویند (دینکرت چاپ مدن ۱۴،۶۳۴) دیوان مانند خدای شیر آگین در « نور افکن » ، اعطاء کننده تندرستی ، توانگری و افزونی معاش هستند .

آنجا بادیوان همپرستی (مشورت) کردیم . هنگامیکه از ایشان سرداری و پیشوائی خواهیم آنرا بما دهند ، و هنگامیکه از ایشان زیادی گله و توانگری خواهیم ، آنرا بما دهند .

بهین نحو در بندی دیگر (پهلوی یسنا ۵،۳۲) دیوان ، مانند مردان فریبکاری معرفی شده اند که «زندگی خوب و بی برگی» (huzivisnih ut amarg - avisnih) را وعده میدهند و سرداری را از عطا یای اهریمن میدانند . در بندی دیگری از همین کتاب (پهلوی یسنا ۱۲،۳۲) آنان توانگری را از برهیز گاری برتری دانند ، تمام این مسائل در روی زمین یعنی حوزه اقتدار خدای شیر آگین نیز رایج است . بنابراین اینطور بنظر میرسد که بعقیده «دیو پرستان» اهریمن مسئول اعطای ثروت و نیرو است زیرا که او فرمانروای این گیتی است . در «نور افکن» نیز خدای شیر آگین مدعی چنین رسالتی است و این با آنچه در مورد جنگ «نور افکن» با خدای شیر آگین آمده . متناقض است . تمام دلایل حاکی از آنند که ستایشگران خدای شیر آگین اخلاف دیو پرستانی هستند که در اوستا و کتابهای پهلوی از آنان یاد شده است . این کفران بجز انگیزه هائی برای پرستش خدای شیر آگین به چه اعتقاد داشتند؟

نخست آنکه ، آنان باور داشتند خدای شیر آگین آفریننده و بنیاد گذار زمین دریا و همه آفریدگان در آنها ، از جمله آدمی است . در «نور افکن» خدای شیر آگین پیوسته بعنوان : « ای آفریدگار من » مخاطب قرار میگیرد . با اینحال ، آنها بطور مبهم به يك خدای آسمانی و نامرئی ، اما بی قدرت در مورد مسائل زمینی هم معتقد بودند . بدین ترتیب ، از يك جهت آنان ، چون زردشتیان معتقد به دوگانگی ، اعتقاد به دوگانگی داشتند . بر این اساس که دو آفریدگار وجود دارد و نه یکی .

از آغاز دوگانگی بهمان صورت که در کتاب « بندهشن » می بینیم وجود دارد و مقصود از نبرد دو بنیاد از میان رفتن یکی بدست دیگری است ، تا تنها يك آفریدگار و يك خدا بازماند . کوشش هر دو بر آنست که دوگانگی بنیادی را یکی سازند . او هر مزد بایش برد رشد و نمو که خود تنهایی میتواند بنیاد خرابگر منفی را از میان بردارد ؛ و اهریمن با ویران ساختن هر چیز که تسلیم او نشود ، شکفت آورست که این طرز فکر عیناً بوسیله خدای شیر آگین در «پیمان» او نیز عرضه میشود .

نبرد بین من و خدای آسمانی تازمانی که خدای آسمانی از میان برود و بنیادگذار همه مردم من شوم ، ادامه خواهد داشت (نسخه ماشین شده بخش ۱۲ ص ۴)

بنابراین ، همانگونه که خدای شیر آگین وارث معتبر اهریمن زردشتی است ، هواخواهان او نیز اخلاف راستین « دیو پرستان » اوستا و سنگ نبشته های خشایارشا و کتابهای پهلوی هستند ، دیو پرستان کتابهای پهلوی نه تنها ستایشگر اهریمن اند . بلکه گروهی از دیوان را نیز میپرستند و در حقیقت معتقد به چند خدائی هستند . در نخستین کتاب « نور افکن » نیز پیش از آنکه از وجود خدای شیر آگین آگاه-ی یابیم از بشکده های کفران و بت های بسیارشان سخن میرود و چنین پیداست که خدای شیر آگین و هواخواهانش ، هم معتقدان به چند خدائی بوده اند و هم باور کنندگان به دوگانگی . آنها معتقد به دو بنیاد بودند و چنین باور داشتند که در انجام ، پیروزی از آن خدای شیر آگین است . اما در داستان « نور افکن » مانند افسانه های زردشتی که اهریمن سرانجام باید از میان برود - خلاف این موضوع با آنها ثابت میشود ؛ این اساطیر از نظر تئولوژی هر دو یکسانند . در آغاز دو هست ، و در انجام تنها يك بن باز میماند و دیگری باید از میان برود .

شهرستانی در کتاب الملل والنحل از سه فرقه زردشتی نام میبرد . معتقدان به دوگانگی ، زروانیها و فرقه ای سوم که معتقدند اهریمن یا شیطان از يك شك اساسی یا اندیشه بد خدا (او هر مزد) پیدا شد .

البغدادی (متوفی ۱۰۳۷ میلادی) در کتاب خود ، بارها به مجوس اشاره میکند ،

و ضمن آنکه دوگانگی را بایشان نسبت میدهد مینویسد که آنها معتقد بودند اهریمن را خدا آفرید و آندوین خود کارهای گیتی را تقسیم کردند ، خدا عهده دار کارهای نیک شد و اهریمن مسئول اعمال بدر (البعدای : الفرق بین الفرق ، تصحیح کوثری صفحات ۱۵۳، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۷ و ۲۰۰) .

این درست طرز فکر معتقدان راستین در «نورافکن» است و مویدا این نکته است که این گروه یگانه پرست بوده اند و اهریمن را دشمن بنیادی خدا میدانسته اند . در اینجا این پرسش پیش میآید که آیا ساده تر نیست این داستان نبرد دینی را جنگی بین مسلمانان سخت یکتا پرست از یکسو و زردشتیان معتقد به دوگانگی از دیگر سو بیندازیم؟ شاید چنین تعبیری ساده تر باشد ، اما کاملاً قانع کننده نیست . همانطور که پیش از این گفتیم ، در این حماسه چند طرز فکر کاملاً متفاوت پیدا میشود که کهنه ترین آن به عقاید زردشتی میماند و تازه ترین آن متعلق به آقای همینگ (یک مسیحی انگلیسی بی تعصب) و خود من (در آن زمان یک کاتولیک تقریباً متعصب) است .

با اینکه تشابهی بسیار میان داستان «نورافکن» و اساطیر زردشتی موجود است ، اما شگفت آور است که در این کار بس بزرگ ، آنچه که دقیقاً با عقاید اسلامی شبیه باشد بسیار کم یافت میشود ، تنها دو بند از کتاب «نورافکن» بنظر من از عقاید اسلامی سرچشمه گرفته است . یکی پس از نخستین پیروزی «نورافکن» است در جایی که دو دیندار ، سرشت واقعی اهریمن را برای کفران شکست خورده ای که «نسلها» از زمانهای کهن ، ستایشگر اهریمن بوده اند « (نسخه خطی ص ۱۱۴) باز میگویند . این داستان با بعضی پیرایه ها از قرآن گرفته شده داستانی که در «نورافکن» آمده چنین است :

اهریمن پیش از آنکه آدمی پا برصه وجود گذارد آفریده ای درخور ستایش بوده او یکهزار سال ، صادقانه خدا را میپرستید ، و خدا او را سرور چندین هزار فرشته کرده بود . اما هنگامی که آدم آفریده شد . خدا به همه فرشتگان و دیگر آفریدگان چنین گفت : «در پیش پای

آدم بخاک افتید . سپس همه فرشتگان و دیگر آفریدگان در پیش پای آدم بخاک افتادند . اما اهریمن چنین نکرد و به صورت آدم تف انداخت (این قسمت از قرآن نیست) . خدا دگر باره به او گفت : « خود را پهای آدم بیانداز . » اما او نپذیرفت ، و پاسخ داد : « من هرگز به آدم سجده نخواهم کرد ، زیرا او از خاک ساخته شده و خاک پست ترین چیزها است . » (نسخه خطی ص ۱۱۴)

سپس خدا او را به دوزخ فرستان ، اما بخاطر خدمات گذشته اش تاروزر ستاخیز در دل وزندگانی آدمی راهش داد . این مطالب همه از قرآن و سنتهای مذهبی مسلمانان گرفته شده است .

همچنین در انجام شش روز جشن که بنام «روزهای آفرینش اصلی» خوانده شده است آدم و اهریمن دگر بار عرضه میشوند . در آن هنگام ، «آدم» بسیار ارجمند و محترم بشمار میآید ، و از اهریمن با گل و سنگ استقبال میشود . این نکته یاد آورنده صفت الرجم (سنگسار شده) برای شیطان است که دو بار در قرآن در مراسم سنگسار شدن او در سوره «الحج» آمده ، جز این در داستان بزرگ «نورافکن» که مؤلف آن نیز بظاهر مسلمان بود . چیزی که بتوان آنرا با عقاید اسلامی مقایسه کرد ، یافت نمیشود .

در سخنرانی دیروز ، باین مساله اشاره شد که خدای آسمانی از جهت بردباری آسیبهائی که خدای شیر آگین بر آفریدگان او وارد میآورد و کوششی که برای آزار خود او میکند ، همانندی بسیار به اوهرمز زردشتی دارد . (او هرگز نه خشمگین میشود و نه آفریدگان خویش را آزار میرساند) . اما از دیگر سو ، به خشم خدای شیر آگین بارها اشاره میشود ، تا جائیکه : «هرگز در تاریخ خشمی مانند خشم خدای شیر آگین پیدا نشده است» (نسخه خطی ص ۲۲۵۹) .

خدای آسمانی ، خدای دوستی است و با اینکه میدانند هرگز خدای شیر آگین از اعمال خود توبه نخواهد کرد ، با اینحال برایش آرزوی شادی میکند . از این گذشته ، خدای آسمانی نامرئی و روح خالص است . اوهرگز مانند «الله» قرآن چون انسان سخن نمیگوید . برخلاف «الله» که بنا بر روایات مذهبی در بهشت دیده

خواهد شد ، خدای زردشتی هر گز حتی در بهشت هم قابل رؤیت نیست . در کتاب **ارداویرافنامه** که داستان سیروسیاحت یک زردشتی به طبقات مختلف جهنم است (مانند دانه) چنین آمده : سرانجام هنگامی که مرد زردشتی بد عالی ترین مقامها میرسد و به پیشگاه اوهرمز بار می یابد ، با اینکه اوهرمز با او سخن میگوید و او صدای اوهرمز را می شنود اما کالبد اوهرمز را نمی بیند .

هنگامیکه اوهرمز به این آئین (سخن) گفت . من شکفت بماندم :
چه روشنی دیدم و تن ندیدم ، و بانگ شنیدم ، دانستم که این اوهرمز
است ؛

(ارتای ویرافنامه ، فرگرد ۱۰۱ بند ۱۰-۱۲)

بهمین ترتیب ، خدای شیرآگین هم در «نورافکن» صدای خدای آسمانی را
میشنود اما هر گز نه اوونه هیچکس دیگر قادر بدیدن کالبد خدای آسمانی نیست .

از داستان «شیردر بند» که خدای شیرآگین از آسمان بارمغان می آورد و گفتگوئی
که میان «شیردر بند» و خدای شیرآگین رد و بدل میشود ، شباهت خدای آسمانی به
اوهرمز بخوبی آشکار است . صفاتی که در بندهای دیگر به خدای آسمانی نسبت داده
میشود ، همان صفاتی است که برای خدای صوفیان و مسیحیان مییابیم ؛ و این نکته
بویژه در بندهائی که معتقدین راستین سرشت خدای راستین را برای کافران شکست
خورده بر می شمردند ، دیده میشود . من شك ندارم تا کیدی که مولف «نورافکن» در
باره «محبت خدا» میکند نه از عقاید صوفیان اخذ شده و نه از مسیحیت ، بلکه مأخذ
آن آقای همینگ است که اغلب در باره مذهب و بخصوص مسیحیت با میردرك وندی
صحبت میکرده است . دلیل این موضوع آنست که درست در پایان کتاب ناگهان باین
عبارت معتقدان به تثلیث بر میخوریم : «بنام ابوابن و روح القدس . . .»

در این مورد من خود را درخور همه گونه سرزنش میدانم . و اگر چنین باشد ،
یعنی میردرك وندی عقاید تثلیث و گناه جاودانی را از من آموخته باشد ، بنا بر این بعید
نیست که عقاید درباره خدا و «محبت خدا» را نیز از آقای همینگ گرفته باشد .
بنابراین باز شناختن آنچه که مربوط به زردشتیگری است ، از آنچه میردرك وندی

از آقای همینگ فرا گرفته بسی دشوار است . با وجود این يك بند از کتاب عقایدی بس
کهنه را در بردارد و آن درست پیش از جشن شش روزه «روزهای آفرینش اصلی» است .
در این بند رئیس فرقه مذهبی که میردرك وندی متعلق بانست این مراسم را میگشاید
و در باره خدا سخن میگوید . رئیس این فرقه مذهبی عنوان عجیب کشیش اعظم
(بانگلیسی **High Pope**) را دارد ، (من نمیدانم این واژه در فارسی چه میتواند باشد ،
اما بهر حال چنین بنظر میرسد که خود من موجب بکار رفتن آن در «نورافکن» بوده ام) .
متأسفانه درست در جائی که ممکن بود درباره این فرقه مذهبی آگاهی پائی بدست آید
(صفحه ۱۰۰۰ نسخه خطی) ، با این جمله اعتراف آمیز که به حروف بزرگ نوشته
شده است ، مطلب ناتمام میماند .

«بقیه سخنان پاپ اعظم فراموش شده است»

این خود نشان دهنده آنست که میردرك وندی لااقل در این مورد تا حد توانائیش
کوشیده ، تا آنچه را که از پدر بزرگش باو رسیده ، شرح دهد . اما چنانکه دیدیم
اصطلاحات این قسمت آنقدر مسیحی است که من فکر میکنم میردرك وندی گفته های
پدر بزرگش را بوسیله آنچه از آقای همینگ آموخته تفسیر و توجیه کرده است . خدای
مورد بحث میردرك وندی در این بخش ذاتاً خدای دوستی است او دوست دارنده ، یاری
کننده ، آسایش دهنده و آزاد کننده است (دو اصطلاح آخری شك از تاثیرات مسیحیت
است) ، مهربانی او بیکران است .

خدا صدها وصدها بار مهربان تر از پدران ما نسبت بمانست . شما به
فرزندان و برادران بسیار مهربانید ؛ آنانرا بهنگامی که در این گیتی
میزیند بی اندازه دوست دارید ، وزمانی که بمیرند غمگین خواهید شد
و برایشان خواهید گریست . اما غمگینی شما برای آنها ، تنها دو ،
سه یا ده ، بیست یا پنجاه روز ، یا دو یا سه ماه میباشد ؛ سپس آنانرا
فراموش میکنید . آری ، شما برادران و فرزندان خویش را پس از
مردن فراموش میکنید ؛ و آنانرا چنانکه پیش از این دوست میداشتید ،
دوست نخواهید داشت .

دوست دارنده ، یاری کننده ، آسایش دهنده و آزاد کننده آنها خداست
که همیشه آنها را دوست دارد . او با آنهاست ، زمانی که بر روی این

زین اند، زمانیکه در رحم (مادرند) زمانی در که آسمان هستند و زمانی که در هر جای دیگرند.

(نسخه خطی ص ۹۹۹-۹۹۸)

آنچه نقل شد، مانند عقایدی که در جای دیگر کتاب (نسخه خطی ص ۱۳۲) موجود است، میرساند که روح خداوندی وقتی یکبار در کسی دمیده شد، خارج شدنی نیست این اندیشه میتواند از صوفیگری یا عقاید زردشتی، همانطور که پس از این خواهیم دید، سرچشمه گرفته باشد و اگر وصف «کشیش اعظم» از خدا ماخوذ از آقای همینک باشد و نه از یک سنت باستانی، با اینحال وصف او از چگونگی آفرینش گیتی، توسط خدا با آنچه در مذاهب دیگر در این باره آمده قابل مقایسه نیست گیتی، در شش روز آفریده شده همچنانکه در سفر پیدایش و قرآن آمده - (در کتابهای زردشتی نیز جهان در شش مرحله آفریده شده) اما طرح آفرینش بوسیله خدا تنها نیم دقیقه زمان گرفته است، «از سه ساعت و شش دقیقه و نیم دقیقه تا (سه ساعت) و هفت دقیقه پس از این نیمه شب». بمادگار این زمان، جشن شش روزه «آفرینش اصلی» از سه و شش دقیقه با امداد آغاز میشود و برای آنکه مراسم این جشن در زمان مقرر آغاز شود، پاپ اعظم ساعت مچی در دست دارد و پیش از شروع جشن مرتب بآن نگاه میکند.

در اینجا ست که به عجیبترین قسمت این کتاب واقفاً فوق العاده میرسیم اساطیر کهن بادنیای امروز به طبیعیترین شکل ممکن درهم میآمیزند و شخصیتهای عالیمقام دارای ساعت هستند فرمانده سپاهیان تلسکوپ در اختیار دارد بانک، روزنامه، ماشین تحریر و شناسنامه موجود است اما علی رغم همه اینها، اصل داستان همچنان کهنه میماند بی گمان شاخ و برگها و پیرایه‌های نو، تنها آفریده نبوغ علی میردردک وندی است و تشخیص آنها نیز بسیار آسان است تنها مطلبی که باز شناختن آن باسانی امکان ندارد، این نکته است که بعقاید زردشتی کتاب تا چه اندازه اندیشه‌های خالص مسیحی افزوده شده است بعقیده من تکیه بسیار در باره «محبت خدا» تاثیر مستقیم عقاید مسیحی است و توسط آقای همینک به مولف کتاب «نور افکن» القاء شده است شاید هم تا اندازه‌ای

تأثیر عقاید صوفیه باشد و شاید هم مأخذ آن زردشتی باشد، گرچه این طرز فکر ویژه عقاید زردشتی نمی‌تواند باشد در کتابهای زردشتی به محبت او هر مزد مانند محبت «الله» در قرآن - با اینکه وجود دارو - کمتر اشاره میشود او هر مزد بیشتر خدای پرهیزگاری، راستی و خوبی است مسلماً او آفریدگان خود را دوست دارد، اما این دوستی آنطور که در مسیحیت بآن تکیه میشود، یکی از صموراو نیست در «نور افکن» برای «معتقدان راستین» خدا یکی است و او آفریدگار همه چیز، حتی خدای شیر آگین است

اما این بدان معنا نیست که خدای معتقدان راستین همانند «الله» مسلمانان است در اسلام برای خدا، شخصیت بدنی قائل میشوند: «بلا کیف» و با اینکه شباهت چهره و دستهای خدا با چهره و دستهای بشرانکاره میشود، اما بهر حال، خدا هم دارای چهره و دستهایی است خدای «معتقدان راستین» نور افکن با اینکه همه چیز داناست، اما دارنده عضوی که قابل سنجش با اعضای انسان باشد، نیست مانند او هر مزد زردشتیان او روح خالصی است که هرگز دیده نمیشود، اما میتوان سخنانش را شنید. خلاصه عقاید «معتقدان راستین» در اتمام حجت آنان به کفران ضمن یکی از نبردهائی که بین دو گروه اتفاق میافتد شرح داده شده است و من بخشهایی از آنرا در اینجا نقل میکنم این بار برای بهتر فهمیده شدن مسأله مجبورم انگلیسی میردردک وندی را در بعضی جاها اصلاح کنم آنچه «معتقدان راستین» میگویند اینست:

همه شما مردمان کافر باید بدانید که خدای آسمانی شما را آفریده است. اونه تنها شما را آفریده، بلکه همه جهانها و آنچه در آنها و بر آنهاست را آفریده. ما هر آینه میگوئیم که دشمن شما نیستیم، بلکه دوست شما هستیم. ما نه برای کشتن شما آمده‌ایم و نه برای تصاحب کردن مال و پول شما، و نه برای آن آمده‌ایم که چون خدای شیر آگین فریتان دهیم تنها برای آن آمده‌ایم که خدای آسمانی، آفریدگار واقعی شما را نشان دهدیم و بیادتان بیاوریم. شما فریب خورده‌اید. از اینرو برایتان بسیار متأسفیم. خدای شیر آگین مدعی است تمام آنچه را که خدای آسمانی دارد، او هم داراست. خدای آسمانی.. را هرگز نمیتوان دید، در حالیکه او همه چیز را می‌بیند. روح مقدس او در دلهای همه آفریدگانش

نهفته است. او چشم ندارد، اما همه اعمال آفریدگان خویش رامی بیند. فاقد زبان است، اما سخن میگوید. همه جهانها صدای او را میشوند صدای او بلند و ناهنجار نیست تا جهانیان را کر کند. صدائی بسیار آرام و نیرومند دارد، بقسمی که همه جهانها میتوانند آنرا بشنوند. اما خدای شیر آگین چنین نیست. همه مردم، حتی گربهها و سگها نیز میتوانند او را ببینند، خدای شیر آگین بی آنکه پیوسد، قادر بدناستن رویدادها نیست. او پیوسته مثل **Mabam - One - Hoof** (۱) (منظور نویسنده از بکار بردن چنین واژه‌ای معلوم نیست) می‌خورد و می‌آشامد.

در حالیکه آفریننده واقعی شما، خدای آسمانی هرگز نمیخورد و نمی‌آشامد خدای شیر آگین شبها بر روی تختخواب خدایانها مانند یک خوک خسته میخوابد و تا بامداد روز بعد هنگامی که اطرافیانش وقایع مختلف را برایش شرح میدهند، نمی‌فهمد که در کشور خدایانها چه اتفاقی رخ داده است. در حالیکه آفریننده واقعی شما، خدای آسمانی هرگز بخواب نمی‌رود؛ او همیشه بیدار است، تمام آرزوهای آفریدگانش را او تعیین میکند. از جهانهایش به بهترین روشی نگهبانی میکند.

خدای شیر آگین گاهگاهی، مانند یک قهرمان سرمست، بسیار خشمگین است. اما آفریدگار واقعی شما هرگز خشم نمی‌گیرد و آفریدگان خود را غضب نمی‌کند. اگر برخی آفریدگان او محکوم‌اند، کردار بد آنان موجب آن شده است. خدای آسمانی، آفریدگار واقعی شما، دو مکان را برای همه آفریدگان خویش آماده کرده است: یکی بهشت نامیده میشود و دیگری دوزخ. اگر میخواهید به دوزخ بروید خدای شیر آگین را بپرستید.... اما اگر آرزوی رفتن به بهشت را دارید به آفریدگار واقعی و پدر خود، خدای آسمانی، ایمان آورید و باید خدای شیر آگین را بکشید... ایمان به خدای شیر آگین تزلزل‌پذیر است و مانند شیشه‌ای می‌شکند.... اما به خدای آسمانی ایمان داشتن به شمشیر تیزی میماند که میتواند سختترین فلزات و سخره‌ها را از هم بشکافد. بنابراین با ایمان آوردن به خدای آسمانی شما را از چنگال آلوده خدای شیر آگین رها خواهیم کرد. (نسخه خطی ص ۱۳۰۳)

(۱) Hoof در انگلیسی بمعنای سم چهارپایان است و ترجمه لغوی این نام میشود «خانم یک سم» ۱۶ (مترجم)

آنچه نقل قول شد بیشتر به عقاید زردشتی نزدیک است تا به اسلام. پرستش او هر مزد (خدای آسمانی) رفتن به بهشت را موجب میشود و ستایش اهریمن (خدای شیر آگین)، به دوزخ میانجامد اما این عقاید گروهی از زردشتیان است و البعدادی با اشاره به کتابهای پهلوی آنرا نقل میکند. البعدادی میگوید: خدا آفریننده همه چیز حتی اهریمن است و آنها بین خود، کارهای گیتی را تقسیم میکنند. نظیر این اندیشه در «نورافکن» وجود دارد (نسخه خطی صفحه ۷۹) خدای آسمانی به خدای شیر آگین چنین تذکر میدهد: «بترس از آنکس که بتو فرمانروائی روی زمین را داده است».

اشاره به «روح القدس» که دل همه آفریدگان را اشغال میکند، ممکنست از یادگارهای زمان معاشرت غیردک وندی با همینک باشد. اما این مساله مورد تردید نیست زیرا چنین اندیشه‌ای در جای دیگر کتاب هم آمده و میتواند بنیاد زردشتی داشته باشد. در کتابهای پهلوی، بویژه در دینکرت «بهمن» (اوستائی **Vohu - Manah** = اندیشه نیک) جان‌وتن معتقدان به دین را اشغال میکند، توصیف مختصر و متضادی که در «نورافکن» از بهشت شده نیز زردشتی است و نه اسلامی. شیر در بند برای «ستاره کوچک چشمک‌زن» بهشت را چنین وصف میکند:

«در» جهانی که من آفریده شده‌ام، خوردن و آشامیدن و کار کردن وجود ندارد. از روز و شب بهار و تابستان و فصلهای دیگر نیز خبری نیست. من نمیگویم که ما چیزی نمیخوریم. ما میخوریم و می‌آشامیم اما دفع نمیکنیم. خوراک ما را آفریدگان روی زمین هرگز ندیده‌اند و هرگز نیز چنین غذای خوبی را نخواهند دید. ما نه خوراک میخوریم و نه کاری میکنیم، اما خدای آسمانی هر زمان که گرسنه شویم غذایمان را آماده میسازد.

در مسیحیت به خوراک بهشتی اشاره نشده، در قرآن هم با اینکه ذکر از آن بمیان آمده، تکیه‌ای روی آن نشده است. اما در دین زردشتی غذای بهشتی

نخستین لذتی است که روان رهایی یافته از آن برخوردار میشود. برایش شیرین ترین خورش ها و کره تازه بهار را میبرند، تا در آن سه شب ترس پل «چینوت» بیاساید. (مینوی خرد بخش دوم، ۹۶-۹۷). آنچه در «نورا فکن» متضاد بنظر میرسد: (از غذا خبری نیست، اما بهنگام گرسنگی فوراً آماده میشود) شاید کوشش خامی باشد برای از نو آوردن اندیشه‌ای که در کتابهای پهلوی یافت میشود، بدین مضمون: در بهشت خوردن تنها برای لذت بردن است نه برای ارضای نیاز، زیرا خوراکی‌های بهشتی با خوراکی‌های زمینی متفاوتند. روی زمین برای رفع گرسنگی یا لذت بردن غذا میخوریم، در حالیکه در بهشت تنها انگیزه لذت بردن وجود دارد (داستان دینیک بخش سی ام ص ۱۱۰)

برغم همانندیهای بسیار نزدیکی که میان «نور افکن» و کتابهای پهلوی وجود دارد، این نکته را نیز نباید فراموش کرد که بخشهایی از «نور افکن» که درباره فرمائیه‌های قانونی خدای شیر آگین در جهان است، به اندیشه‌های گنوستیک ها و مهری‌ها از دو گانه پرستی کتابهای پهلوی نزدیکتر است. این نکته بویژه از طرز تفکری که درباره مرگ در سراسر کتاب آمده است، مشخص میشود. در اوستا و کتابهای پهلوی مرگ تازیانه‌ای است که بوسیله اهریمن - که خودپراز مرگ است - بر این جهان زده میشود و رهایی کامل تنها هنگامی امکان دارد که روان و تن دوباره ترکیب شوند. اما در «نور افکن» مرگ بنا بر کتابهای آسمانی بزرگترین هدایای خداوندی است (نسخه خطی صفحه ۲۰۴). در جای دیگری از کتاب، «فریاد غربی» متعصب اظهار میدارد که زندگی و مرگ هر دو هدیه‌های خوشی است. باین نکته نیز باید توجه داشت که در مذهب زردشتی سوگواری برای مرده گناهی بزرگ بشمار می‌آید. با اینحال نمیتوان گفت که اعتقاد باینکه مرگ یک موهبت خداوندی است بکلی غیر زردشتی است.

در «نور افکن» ملکه کشور در *Queen of Pearlia* یکی از نخستین معتقدان راستین، وزن چهلچراغ سوگواری بیش از اندازه را در مرگ کسان نزدیک نکوهش

میکند، و بخود می‌بالد که بهنگام مرگ پدر نگریسته است. (نسخه خطی ص ۲۰۴) پیش از بانجام رساندن این مقایسه دراز بین کتابهای پهلوی زردشتی و «نور افکن»، لازم است که یک نکته آخرین هم بطور اختصار اشاره کنم. بنا بر کتابهای پهلوی دوزخ در شمال واقع است، در «نور افکن» نیز دوزخ در شمال حوزه فرمانروائی خدای شیر آگین قرار دارد.

با اینکه شمارا خسته کرده‌ام، امیدوارم تا کنون قانع شده باشید که اینهمه همانندیهای نزدیک تصادفی نمیتواند باشد. بهر حال، هنوز باید کار زیادی درباره کتاب «نور افکن» انجام گیرد و خوشوقتم بگویم که یکی از شاگردان من این مهم را بعهده گرفته است و مشغول مطالعه و تحقیق درباره مشکلات این حماسه بزرگ و رشته‌های گوناگون آن و همانندیهایش با دیگر عقاید است. خوشبختانه میدانیم که میردرک و ندی بهنگام نگارش «نور افکن» تحت تأثیر آقای همینگ و خود من بوده است و همانطور که گفته شد، من شخصاً مسئول طرح مطالبی مانند «گناهان مهلك» و تثلیث هستم و آقای همینگ نیز بطور یقین مسئولیت نکاتی از قبیل تأکید رباره «محبت خداوندی» را بعهده دارد، چیزی که مایه بسی شگفتی است، آمیزش مطالب امروزی با مسائل قرون وسطائی و کاملاً اساطیری در «نور افکن» است، بعقیده من این مسأله تنها بخود میردرک و ندی بستگی دارد و آنرا برآستی ماهرانه انجام داده است، در این آمیزش هیچگونه ناهماهنگی بچشم نمیخورد، بعنوان مثال میتوان یکی از آخرین صحنه‌های کتاب را ذکر کرد: «ستاره کوچک چشمک زن» زمانی که در بند عشق «نور افکن» اسیر است و به خدای آسمانی معتقد شده و کاملاً علیه پدرش خدای شیر آگین قیام کرده است و دیگر او را بعنوان آفریننده نمی‌شناسد و «خوك وسك و میمون» خطابش میکند (نسخه خطی ص ۱۵۷۰)، برای نوشتن بیانیه‌ای خطاب بمردم از ماشین تحریر استفاده میکند و پس از ماشین کردن، بیانیه را در میلیونها نسخه به چاپ میرساند، همچنین، نشانه‌هایی از زندگانی امریکائیان در اردو مانند برق انداختن کفش قوطی‌های کنسرو گوشت - تنباکو و کواکولا، همراه

با نکاتی از زندگانی شهرنشینان ایرانی مثل کلاتتری - رئیس شهر بان - دفتر کارخانه بانک ملی - اسکناس و شناسنامه در «نورافکن» مشاهده میشود. در یک جا روزنامه نگاران برای استماع اخبار به ای رسمی که بعداً بوسیله روزنامه فروشان توزیع میشود، احضار میشوند، واژه های روزنامه نگار - روزنامه فروش - روزنامه رسمی روزنامه و مطبوعات بارها نظراً بخود جلب میکند، و مطالب امروزی چنان متناسب با اساطیر باستانی آمیخته شده که ضمن مطالعه کتاب حتی به قاصدهائی برمیخوریم که انسان نیستند و میتوانند با سرعتی بیش از اندازه در هوا پرواز کنند و اخبار را از جایی به جایی دیگر برسانند.

دیگر آنکه توتون در این داستان نقش بزرگی را بازی میکند، و از آنجا که دو نفر از مهمترین شخصیت های کتاب به کشیدن سیگار برگ و پپ معتادند، نمیتوان گفت که این مسأله ساخته خود میردک و نندی است، خدای شیر آگین معتاد به سیگار برگ است و «پهلوان دیوانه» که او را در آغاز داستان می شناسیم و تا اواخر کتاب با او سروکار داریم معتاد به پپ است و در حقیقت شاخص شخصیت او که یکی از دوستان صمیمی نورافکن است - علاقه ایست که به کشیدن پپ دارد، البته ممکنست که شخصیت «پهلوان دیوانه» از ساخته های میردک و نندی باشد. اما بهر حال باور کردنش دشوار است. زیرا در نخستین نبرد خصمانه «نورافکن» علیه خدای شیر آگین دلوری بسیار «پهلوان دیوانه» است که او را از شکست حتمی رهایی میدهد. او بخشی از داستان است و با اینکه شخصیت ویژه ای برای خود دارد - از آن جمله اند کم حرفی. خاموشی و خشمگینی او - اما سخت به «نورافکن» پیوسته است و برخلاف تمام شخصیت های دیگر کتاب، او علاقه ای به مذهب ندارد و بطور کلی حوصله اش از تمام تظاهرات و مراسم «روزهای آفرینش اصلی» سررفته است بهر حال این فکر در من ایجاد شده است که شاید در سده هیجدهم هم میردک و نندی دیگری میزیسته است. با همان تخیلات زنده و شور علی و او بود - که «پهلوان

دیوانه را به این حماسه افزوده و خدای شیر آگین را هم معتاد به سیگار برگ کرده است. در این داستان يك ناهم آهنگی عجیب نیز مشاهده میشود. در حالی که در زندگی غیر نظامی همه چیز از توتون تا کاکا کولا و از بانک ملی تا شناسنامه دیده میشود، در زندگی نظامی ابزار و سلاح جنگی همه از وسائل کهن هستند، مانند تیر و کمان، شمشیر، نیزه و گرز. اسب هم وجود دارد، اما از ارابه جنگی خبری نیست. رفت و آمد هوائی هم چون روزگار سلیمان بوسیله دیو یا پیکتی صورت میگیرد که میتوان سرعت درضا پرواز کند. در داستان هیچگونه نشانه ای از تفنگ و دیگر اسلحه های جدید که حتماً علی میردک و نندی در اردوهای آمریکائی و بریتانیائی دیده، نیست. چرا چنین است؟ من نمیدانم.

این کتاب جالب مسائل دیگری را نیز بما عرضه میدارد که من در اینجا تنها فرصت بازگو کردن یکی از آنها را دارم و آن نامهای کسان است.

نامهای «نورافکن» «چهلچراغ» از آنجا که صورت فارسی آنها نیز آمده روشن هستند. اما در مورد دیگر نامها به مشکلاتی برمیخوریم. برخی از آنها از زبان فارسی ترجمه شده اند و باسانی میتوانیم صورت فارسی آنها را پیدا کنیم مانند «پهلوان دیوانه» یا «پهلوان مجنون» **Crazy Hero**، «دختر پهلوان» **Heroine Girl**، «کشور در» **Pearlia** و غیره. بعضی دیگر برگردانده صورتهای فارسی هستند به خط انگلیسی مانند: علاءالدین، الیاس، سعدی حبشی، خاقان، جوشان کبیر، چنگیز و کوهزاد. اما نامهای دیگری هم وجود دارد که نه فارسی اند نه ترکی و نه عربی، مانند: «کلمه» **Comle**، «کلموس» **Comelous**، «آرگون» **Argon**، «گریگو» **Greigow**، «دارتوگنک» **Dartogne** و «کچی» **Cetchy**. و برای ایندسته از نامها من قادر به پیدا کردن توضیحی نیستم.

اینها تنها نمونه های کوچکی است از مشکلات بسیار این کتاب فوق العاده. بعنوان يك محقق من ترجیح میدادم که این کتاب بجای انگلیسی به فارسی نوشته میشد، آنهم بوسیله کسی که قدرت تخیلی کمتر از علی میردک و نندی داشت. با تمام اینها

من این کتاب را بسیار جالب یافتم ، هم از نظر همانندیهای آن با اساطیر زردشتی و هم از نظر داستان و شیوه نگارشش . داستان بطور شگفت انگیزی خوب پرورانده شده و در جزئیات آن نکته‌های بسیار زیبایی بچشم میخورد که سرشار از قدرت تخیل نویسنده است . خواننده با اینکه در بعضی موارد از نبردهای بسیار داستان حوصله‌اش سر میرود - نکته‌ای که در خواندن همه حماسه‌های راستین صدق میکند - یکبار به افسانه‌های تازه و ماجراهای غیر منتظره‌ای بر میخورد که او را در خواندن بقیه کتاب ترغیب میکند .

نکته دیگر انگلیسی بسیار جالب میردک وندی است . گرچه از نظر قواعد دستوری انگلیسی میردک وندی خالی از عیب نیست و در موارد بسیار اشتباهات خنده‌آوری دارد ، اما روی هم رفته شیرین و خواندنی است ...

بهر حال علی میردک وندی بی آنکه خود بداند تقریباً شاهکاری را بوجود آورده است ، و اگر موجبات چاپ این حماسه که بر آستی کاری اصیل و نو در ادبیات ایرانی است از طرف ایرانیان و انگلیسی‌های علاقه‌مند فراهم نشود ، مایه تأسف خواهد بود . مطالب بسیار دیگری نیز هست که مایلم در باره این کتاب بگویم ، اما فکر میکنم آنچه که گفتم برای آنکه شما را قانع کند که این کتاب اثری بسیار جالب است - هم از نظر آنکه پایه‌های آن بر روی مطالب زردشتی بنا شده و هم از آن جهت که يك افسانه بسیار خوب محلی است کافی باشد . بیچاره علی خدمتی به ما کرده که شاید خود او هرگز از آن آگاه نشود .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی